



عنوان اصلی: فقه روابط اجتماعی تاریخ جلسه: ۱۴۰۱/۱۱/۲۵

شماره جلسه: ۱۸۷

عنوان فرعی: ظلم/مقدمات

پایان کلاس خارج فقه
اشراق و
استاد اعزافی



فهرست

۲.....	مقدمه
۲.....	نکته اول مقدماتی
۲.....	معنای اول:
۲.....	معنای دوم:
۳.....	معنای سوم:
۳.....	معنای چهارم:
۶.....	نکته دوم مقدماتی



بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: فقه روابط اجتماعی / ظلم

مقدمه

در سلسله مباحث فقه روابط اجتماعی رسیدیم به بحث عدل و ظلم و عرض گرچه آنچه اینجا مطرح است مباحث فقهی مربوط به عدل و ظلم است و ما در روابط اجتماعی قواعدی به عنوان وجوب یا استحباب عدل و حرمت یا کراهت ظلم داریم یا نه؟ این سؤال و محور اصلی بحث فقهی است اما به دلیل این که این مبحث فقهی در مباحث جدی در باب فلسفه اخلاق و مباحث حسن و قبح عقلی و شرعی ریشه دارد که سابقه تاریخی دارد در سنت ما و از طرف دیگر با توجه به این که این مباحث در فلسفه اخلاق جدید و در محورهای نو خیلی محل بحث است و حرف و حدیث فراوان دارد به همین جهت جلساتی را به بررسی مبانی این بحث خواهیم پرداخت از این جهت در مقام اول به مباحث بنیادی و نظری در باب حسن و قبح عدل و ظلم مطرح شده می پردازیم.

قبل از این که نظریه اول را که نظر اشاعره بود ادامه بدهیم ناچاریم به یکی دو نکته کلیدی در مقدمه اشاره کنیم و نوعی بازگشت به مبانی داشته باشیم و استدراک کنیم. و بعد به نظریه اول می پردازیم.

نکته اول مقدماتی

در کتب کلامی و اصول ملاحظه کردید که گفته اند حسن قبح معانی متعددی دارد و آنچه اینجا مدنظر است یکی از آن معانی است. این معانی از سه تا گفته شده است در اصول فقه و گاهی به چهارتا و کسانی هم به شش هفت معنا برای حسن و قبح ذکر کرده اند. عمده ترین معانی که در حسن و قبح مورد اشاره قرار گرفته است به این ترتیب است.

معنای اول:

معنای اول این است که حسن و قبح به معنای کمال و نقص به همان معنای فلسفی است و حسن یعنی چیزی که خیر است به معنای فلسفی و کمال است و هرچه در اوصاف وجودی کمال است و همه ی آنها می توان خیر و حسن نامید و نقطه مقابل آن چیزهایی که از نظر هستی شناختی نقص است شر است مثل عجز و امثال این و اینها شر است و احياناً قبیح هم می تواند باشد و این معنا محل بحث نیست، این یک بحث فلسفی است چیزهایی خیر است و کمال به شمار می آید و چیزهایی هم شر است و نقص به شمار می آید.

معنای دوم:

چیزهایی که به عنوان ملامت و عدم ملائمت مطرح می شود یا به تعبیر دیگری که لذت و الم به آن اشاره کردیم لذت و الم به شمار می آید. گفته می شود این برای او خوب است یعنی لذت بخش است و ملائمت با طبع دارد و این ملائمت موجب لذت می شود و یا این که این امر منافرت دارد با طبع شخص و در همین زمینه موجب شده است تولید الم کند و این هم یک معنا است



که در باب لذت و الم این را عرض کردیم و گفتیم لذت ادراک ما هو ملائماً است و همان ملائمت عامل تولید لذت می شود و معنای دوم ملائمت و منافرت است که موجب تولید لذت و الم می شود این معنا هم گفته شده است که محل بحث نیست و ممکن است چیزهایی ملائم با طبع باشد یا با جهاتی از طبع انسان ملائم باشد و از این جهت حسن به شمار آید در حالی که از جهت عقلایی و بحث ما قبیح است یا در طرف قبح هم همین طور است. ملائمت یا منافرت با طبع یکی از ملاکات صدق حسن و قبح است ولی نه به آن معنایی که در اینجا ما آن را دنبال می کنیم و محل منازعه بین اشاعره و معتزله و دیگر متفکران از دیرباز تا امروز است.

معنای سوم:

معنای سوم عبارت است از مصلحت و مفسده. این که در فعلی مصلحت است یا در فعلی مفسده است این هم گفته شده است مساوی با حسن و قبحی که در اینجا گفته شده نیست ممکن است چیزی در آن مصلحت متناسب با شخص و خاصه را بگوییم این مقصود نیست ولی مصلحت و مفسده مطلقه ممکن است در بحث های بعدی به آن برسیم اما مصلحت و مفسده ناظر به فرد و اشخاص به طور استغراقی یک معنای دیگری است که گفته شده است این هم محل بحث نیست.

این ها چند معنایی است که گفته شده است از محل نزاع خارج است.

معنای چهارم:

این معنای محل نزاع است و همان جمله مشهور است که استحقاق مدح و ذم است آنچه محل نزاع است این است که افعال در ذات خود استحقاق مدح و ذم دارند یا نه؟ این محل بحث عدلیه و امامیه و معتزله از یک سو و اشاعره از سوی دیگر است. استحقاق مدح، این که فعلی و رفتار اختیاری به گونه ای باش د که در آن استحقاق مدح است و عقلاً آن را می ستایند یا این که آن را مذمت می کنند این استحقاق مدح و ذم نقطه مرکزی نزاع و اختلاف است. این یک بحث است که در کتاب های مختلف آمده است در اصول و فلسفه در جاهای مختلف به آن اشاره شده است که کانون بحث استحقاق مدح و ذم است. این که فعل شایستگی ستایش یا نکوهش دارد کانون بحث و معنای مورد نظر است در اینجا.

سؤال: قرینه معینه چیست؟

جواب: مشترک لفظی است و قرینه معینه این است که خود اشاعره می گویند آن ها محل بحث نیست و آنچه محل بحث است استحقاق مدح و ذم است و آنچه باید توجه کرد این است که اولاً استحقاق مدح و ذم و به عبارت دیگر حسن و قبح به این معنا در امور اختیاری است و حتی اگر کسی مثل اشاعره یا گروهی از اشاعره جبری هم بشود باز چیزهایی در فعل های اختیاری قبول دارد که متفاوت با بقیه است و از این جهت یک نکته است که باید توجه داشت در حالی که در معانی دیگر شاید در اموری است که اختیاری نیست و در خیر و شر و کمال و نقص اختیاری نیست و لذا مدح و ذمی که در اینجا می گوئیم مدح و ذم اختیاری یا شبیه اختیاری است نه مدح و ذمی که در امور غیر اختیاری قرار می گیرد، در تعریف حمد و مدح دیده اید که علی جمیع للاختیاری است و امور غیر اختیاری را نمی گوئیم بنابراین زیبایی هایی که در امور هنری است و زیبایی و زشتی را حسن و قبح میگویند از بحث خارج است.



سؤال: ...

جواب: اگر در آن هیچ اختیاری دخالت ندارد در آنجا استحقاق مدح و ذم به مفهومی که اینجا می‌گوییم مقصود نیست می‌شود بگوییم زیباست یا غیر زیباست ولی ستایش و نکوهش که در امور اختیاری به کار می‌رود که می‌شود در اینجا تعبیر ثواب و عقاب گذاشت درجایی است که نوعی اختیار باشد و نکته مهم دیگر این است که درست است کانون بحث مایوجب استحقاق مدح و ذم است و معانی هم جدا است اما این مانعی ندارد که در تحلیل‌هایی احیاناً یکی از آن‌ها دخالتی در استحقاق مدح و ذم داشته باشد ممکن است کسی با قیودی لذت و الم را مؤثر در استحقاق مدح و ذم بداند و لذا برخی گفته‌اند استحقاق مدح و ذم درجایی است که لذت و الم باشد آنچه لذت را ایجاد می‌کند استحقاق مدح دارد و آنچه الم را ایجاد می‌کند استحقاق ذم دارد در تحلیل‌ها استحقاق مدح و ذم را به یکی از این عوامل مستند بکند به نحو جزء العلة یا تمام العلة و این مانعی ندارد پس علی‌رغم این‌که کانون بحث استحقاق مدح و ذم است که به افعال اختیاری تعلق می‌گیرد درعین‌حال راه بسته نیست و ممکن است کسی در نظریات خود پیرامون حسن و قبح بگوید آن‌ها هم دخالت دارند و بنابراین به این سادگی که در کتب کلامی ما آمده است و معانی حسن و قبح سه چهارتا است و استحقاق مدح و ذم غیر از آن‌ها است به سادگی نباید تفسیر کرد این‌ها را که یعنی **«بَيْنَهُمَا بَرَزَخٌ لَا يَبْغِيَانُ»**^۱ و این‌ها هیچ رابطه‌ای باهم ندارند بلکه آن‌ها ممکن است در استحقاق مدح و ذم اثر دارند و این نکته بسیار مهم و دقیقی است که باید به آن توجه کرد و درعین‌حال نقطه عزیمت ما در فلسفه اخلاق و کلام همین است که آیا در ذات افعال استحقاق مدح و ذم وجود دارد و این غیراست لذت و الم است و غیر از کمال و نقص است و غیر از ملائمت و منافرت است ولی هم‌زمان باید توجه داشته باشیم که این‌ها ممکن است روی استحقاق مدح و ذم تأثیرگذار باشد.

سؤال: کسی می‌تواند استحقاق برای خودش تعریف کند.

جواب: این نکته‌ای که شما می‌فرمایید یکی از دلایل‌هایی است که اشاعره می‌گویند ما چیزی ذاتی نداریم چون اختلاف است ولی الآن ما بحث تصدیقی نمی‌کنیم بحث این است که چه چیزی کانون بحث است این را می‌گوییم حرف درستی است آنچه محل بحث است این است که آیا ذاتاً ویژگی استحقاق مدح و ذم در اینجا هست یا نه و این از کمال و نقص، لذت و الم، ملائمت و منافرت و حتی مصلحت و مفسده جداست ما می‌گوییم این جدایی در محور اصلی است ولی ممکن است کسی در تحلیل‌های پیشرفته به این برسد که آن معانی با استحقاق مدح و ذم رابطه‌ای دارد و این‌که شما می‌فرمایید مربوط به بحث‌های آینده است که آیا ما چیز ذاتی داریم یا نه که اشاعره می‌گویند ما چیز ذاتی نداریم، برخلاف عقل نظری و مباحث نظری که بدیهیاتی داریم و نتایجی بر آن مترتب می‌شود اینجا این چنین دستگاہی نداریم.

سؤال: ...

جواب: بله، عمدتاً عدل ظلم حسن و قبح این‌گونه مطرح است ولی ممکن است کسی در حسن و قبح قائل به خیر و شر فلسفی باشد و نقطه عزیمت بحث ما استحقاق مدح و ذم است ولی ممکن است کسی جلو برود و بگوید آن معانی هم روی این

۱. سوره الرحمن، آیه ۲۰.



مؤثر است و استحقاق مدح و ذم ریشه در آنها دارد جزء باشد یا منشأ باشد یا ملازم باشد و این پیچیدگی در مباحث وجود دارد.

سؤال: ...

جواب: بله در یک معنا همین است ولی این مانعی ندارد که در ادامه بحث در آراء پای معانی دیگر به میان بیاید یا به عنوان علت یا به عنوان جز یا این که کسی بگوید این ها یکی است ولی سؤال را که مطرح می کنیم و پیش می رویم همین استحقاق مدح و ذم است.

سؤال: ...

جواب: همین را می گوئیم خیر نیست یا قبیح است به لحاظ این که با طبع من سازگار است و عیبی ندارد و معلوم می شود که معانی متفاوت است و استحقاق مدح و ذم عقلایی محل بحث ما است این فرمایش شما یعنی این که کانون بحث استحقاق مدح و ذم است و این می تواند با معانی دیگر مباین باشد می تواند من وجه باشد می تواند مطلق باشد می تواند حتی مساوی باشد و نکته دومی که در بحث اول عرض کردیم این است که کانون بحث یک مطلب است که آقایان به آن اشاره کردند و درست است و دیگر این که کانون بحث با معانی دیگر مباین است و ربطی ندارد یا ربط دارد بحث دیگری است که در نظریات آینده طیفی از معانی است که این ها را به هم ربط می دهد و محل نزاع چیست غیر از ارتباط محل نزاع با آنها است.

سؤال: اصل استحقاق را باید تفکیک کنیم و آنها منشأ می شود برای استحقاق.

جواب: ممکن است منشأ باشد و ممکن است کسی بگوید نه، ممکن است کسی بگوید چیزهایی که منافر طبع است خوب است و استحقاق مدح دارد و استحقاق مدح بر چیزی است که کسی برخلاف طبع حرکت کند. به نظر باید به این نکته دقیق شما عنایت داشته باشید.

وقتی ما می گوئیم محل بحث یک چیزی است این غیر از این که محل بحث با آنچه از دایره بحث است رابطه ای با آن دارد یا نه و آنچه محل بحث است درست ولی اگر کسی تلقی کند که این ها باهم مباین است شاید درست نباشد و شاید در هم تأثیر بگذارند و ممکن هست که مباین باشند.

سؤال: ...

جواب: بله، این تابع نظریات است محل نزاع کبری استحقاق مدح و ذم است منتها استحقاق مدح و ذم فقط امر شرعی است یا عقلایی است یا عقلی است که این طیف معانی است و این معنا را ضمن این که از دیگر معانی جدا کردیم اما طیف برای آن قائل هستیم و مشترک بین این ها محل نزاع است.

این مبحثی بود که ناچار بودیم به آن اشاره کنیم.



نکته دوم مقدماتی

این نکته این است که در فلسفه ملاحظه کردید که مفاهیم تقسیم می‌شود به اعتباری و واقعی، مفاهیمی که داریم بعضی واقعی است یعنی به وضع واضح قرارداد و مصداق پیدا می‌کند و بعضی از مفاهیم هم قرار معتبر و اعتبار معتبر پیدا نمی‌شود و با قطع نظر از وضع واضح واقعیتی دارد که این معنا در فلسفه آمده است برای مثال رابطه لفظ و معنا، این رابطه یک امر قراردادی است یا یک عقلیه واقعی است و با قطع نظر از وضع واضح حقیقتی دارد. مفاهیم تقسیم می‌شود به مفاهیمی که نفس الامر آن تابع قرارداد اعتبار معتبر است و این نوع اول است و مفاهیم اعتباری است مثل زوجیت و ملکیت و یا این که مفاهیم که ریشه در واقعیت دارد و نفس الامر آن در عالم واقع است بدون این که کسی در آن قراری بگذارد ممکن است خالق داشت باشد ولی واقعیت آن تابع قرار و اعتبار نیست ولو ممکن است تابع علت و جعل تکوینی باشد و نفس الامر آن با قطع نظر از وضع واضح است و قسم دوم که واقعیت نفس الامری دارد تقسیم می‌شود به معقول اول و معقول ثانی فلسفی و معقول ثانی منطقی و این را در بدایه و نهایه و کتب فلسفی ملاحظه کردید. معقول اول مفاهیمی است که ماهوی است و به تعبیری می‌شود مقولات عشر باشد و مقولات عشر در حکمت متعالیه دچار تغییر و تحول‌هایی می‌شود و در دنیای جدید هم اگر دقت شود تفاوت‌هایی دارد و که سابق این را ما در نهایه بحث کردیم این نوع اول مصداق دارد. نوع دوم مقولات ثانیه فلسفی است که مصداق ندارند ولی مابه‌ازای و منشأ انتزاع دارند که کیفیات وجود ماهیات در اشیاء هستند و انحاء وجودند و کیفیت‌اند مثل فقر و غنا و حدوث و قدم که عمده مباحث فلسفی بر محور مقولات ثانیه می‌چرخد به همین دلیل مقولات ثانیه فلسفی نام دارد که منشأ مصداق فرد ندارد و منشأ انتزاع دارد که در خارج است به معنای مطلق و نوع سوم مقولات ثانیه منطقی است که مفاهیم انتزاعی و دارای منشأ انتزاع هستند اما منشأ انتزاع آن‌ها جهان ذهن است نه نفس از این جهت که ذهن است نه عالم نفس و الا عالم نفس هم مثل خارج مقولات ثانیه فلسفی دارد.

بنابراین از یک منظر کلی هم مفهومی که در این عالم وجود دارد یکی از این چهار حالت را دارد و خارج از این نیست. یا مفهومی است اعتباری که واقعیت آن تابع وضع واضح است و نوع این است که مفهومی است که واقعی است دارای مصداق و فرد است و معقول اول و مقولات ماهوی و نوع سوم این است که مفهوم امری است واقعی ریشه در حقیقت عین دارد اما به شکل انتزاع از عالم عین است و در خارج منشأ انتزاع دارد و منشائیت آن پیچیده‌تر از عرض است و عین خارج است منتها در عالم عین است و نوع چهارم مقولات منطقی است که منشأ انتزاع دارد و منشأ آن ذهن است. این مفاهیم یکی از این چهار حالت را دارد. اینجا گفتیم یک تقسیم اولیه داریم واقعی را از غیرواقعی جدا می‌کند و بعد تقسیمی دارد که واقعی را هم به سه قسم تقسیم می‌کند و معقول اولی خود آن تقسیماتی دارد که جوهر و عرض و کذا و کذا است. این‌ها اقسامی است که در مراحل بدایه تا حدودی بازکرده است و به شکل بسیار گسترده می‌شود آن‌ها را توسعه دارد و همین‌طور مقولات ثانی فلسفی را می‌تواند توسعه دارد که شاکله فلسفه ما همین مقولات ثانیه است.

سؤال: ...



جواب: می‌شود تقسیمات را خیلی جلو برد و تقسیماتی که مفاهیم ماهوی را تقسیم کرده‌اند و کیف و کم را تقسیم کرده است و این‌ها همه موضوعاتی است که در علوم مورد توجه بحث قرار می‌گیرد.

آنچه در اینجا می‌خواهیم عرض کنیم این است که در حسن و قبحی که در اینجا به معنای مایوجب استحقاق مدح و ذم است کسی این مفهوم را جز معقولات ثانیه منطقی به شمار نیاورده است و لذا این چهار معنایی که برای مفاهیم ذکر شد بخواهیم به بحث تطبیق دهیم کسی نیست که مفاهیم حسن و قبح را جز معقولات ثانیه منطقی قرار نداده است. قسم دوم هم شاید کسی قائل به آن نباشد یعنی این که بگوییم حسن و قبح یک مفهوم ماهوی است و یک مقوله از مقولات ماهوی است یا معقول اول است گرچه محتمل است کسی بگوید حسن و قبح یک عرضی در وجود افعال است مثل رنگ بنا بر تلقی که سابق وجود داشته است که رنگ یک عرض به شمار می‌آمده است این هم قائل ندارد گرچه می‌شود تصور کرد. کسی بگوید حسن و قبح مثل رنگ و بو در فعل انسان که از هر مقوله‌ای است.

بنابراین اگر بخواهیم حسن و قبح چیست به معنایی که گفتیم از این منظر بحث فلسفی در این چهار طبقه این دو نوع مصداق ندارد که کسی بگوید حسن و قبح معقول ثانی منطقی است یا این که کسی بگوید حسن و قبح از معقولات ماهوی و معقولات اولی است و اگر کسی بگوید معقولات اولی است باید بگوید عرضی است بر این افعال که عرضی است عارض بر عرض دیگر. بنابراین قائلان و انظاری که در حقیقت حسن و قبح وجود دارد به یکی از این دو قسم باقی مانده برمی‌گردد و یا حسن و قبح مفهوم قراردادی و اعتباری و به جعل جاعل و وضع واضح وابسته است یا از معقولات فلسفیه است. پس در چهار قسم از مفاهیم کسی را نداریم که قائل باشد که حسن و قبح از مفاهیم منطقی یا از مفاهیم ماهوی است بلکه همه انواع در آن دو قسم می‌آید. یک نوع این است که بگوییم مفهوم اعتباری است یکی هم این که بگوییم مفهوم فلسفی است و امر انتزاعی است منتها رد این دو بخش در هر قسم یک طیفی است آن‌هایی که می‌گویند اعتباری است از اشاعره می‌گیرد تا نظریه آقای طباطبایی و حتی نظریه مرحوم اصفهانی اما این که چگونه اعتباری است یکی از انظار است یا این که معتقدند فلسفی است که آن هم طیفی از نظریات است حالا یا ضرورت بالذات است یا ضرورت بالغیر است یا ضرورت بالقیاس که از نظریه آقای مصباح طیفی دارد. پس یکی از این دو حالت متصور است یا مفهوم اعتباری است یا معقول فلسفی است و ضمن هر کدام انظار متعدد است. اعتباری که می‌گوییم گاهی به معنای همین چیز است که اشاره شد ولی گاهی به معقول ثانی هم اعتباری می‌گویند.